



## عدالت و ذکر

شهرام خداوردیان

*Justice and Remembrance: Introducing the Spirituality of Imam 'Ali*, By Reza Shah-Kazemi, I.B. Tauris Publishers in association with the Institute of Ismaili Studies, New York and London, 2006.

قرار دادن این حدیث کاملاً موجّه و هدفمند جلوه می‌کند؛ چون تتبعات نویسنده در سراسر کتاب اساساً به وجه حکمی و معرفتی شخصیت روحانی امام معطوف است نه جنبه‌های سیاسی و اجتماعی و تاریخی مربوط به زمان ایشان. هدف اساسی مؤلف از نقل زندگینامه امام تأکید بر این نکته است که او، در ژرف‌ترین معنای کلمه، تابع و نه مقلد رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است. چنین تبعیت غیرمقلدانه‌ای، اولاً، بالذات، در ژرفای عقل و روح متحقق می‌شود؛ ثانیاً، بالعرض، در اندیشه‌ها و رویکردها و رفتارها و اطوار بیرونی نمودار می‌گردد. مؤلف، سپس، به بحث از مراتب عقل می‌پردازد تا شالوده فلسفی و فکری مباحث بعدی کتاب را پی‌ریزد. او اشاره می‌کند که وجوهی از روح عقل (گوهر خرد) در اندیشه امام هست که، در عین اشتغال بر تمامی کنشهای عقلانی متعارف و شئون اخلاق و زیباشناسی، از آنها فراتر می‌رود. این ساحت عقل با مفهوم قرآنی روح پیوندی وثیق دارد و از همین روست که عنوان روح عقل برای این بخش از فصل اول برگزیده شده است. همچنان که شاه‌کاظمی به دقت و ظرافت خاطر نشان

عدالت و ذکر اثری است به زبان انگلیسی از رضا شاه‌کاظمی (۱۹۶۰- )، دانشیار ارشد «گروه پژوهش آکادمیائی» مؤسسه مطالعات اسماعیلی<sup>۱</sup> (لندن) و از پی‌سپران برجسته رویکرد جاودان‌گرایانه<sup>۲</sup> به مطالعه تطبیقی ادیان که درجه دکتری خود را، در سال ۱۹۹۴، از دانشگاه کنت در کنتربری<sup>۳</sup> دریافت کرد. این کتاب، تقریباً همزمان با دو اثر جالب توجه دیگر از همین نویسنده – دیگری در پرتو نور احد و راههایی به سوی ساحت بیچون (مطالعه تطبیقی آراء ابن عربی، مایستر اکهارت، و شنکره) – در تابستان سال ۲۰۰۶ انتشار یافت. از دیگر آثار برجسته شاه‌کاظمی در حوزه مطالعات تطبیقی زمینه مشترک اسلام و آیین بودایی<sup>۴</sup> است که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد. وی سرپرستی هیئت ویرایش علمی ترجمه دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی) به زبان انگلیسی را بر عهده دارد که تاکنون دو مجلد آن با عنوان *Encyclopaedia Islamica* در مطبعه بریل لیدن چاپ و منتشر شده است.

مؤلف، در پیشگفتار، به مواضع و مقاصد کلی خود در تألیف این کتاب اشاره و اهمّ منابع و اصول روش‌شناختی خود را ذکر می‌کند. فصل اول به معرفی شخصیت تاریخی و مثالی علی بن ابیطالب علیهماالسلام و ذکر مناقب و فضایل او اختصاص دارد. این معرفی، به بیانی موجز و شیوا و مستدل و عالمانه، براساس سخنان روایت‌شده از خود آن حضرت و منابع مربوط به تاریخ صدر اسلام صورت گرفته است. حدیث مشهور نبوی انا مدینه العلم و علی بائها سرلوحه این فصل اختیار شده است. سرلوحه

### حاشیه

- 1) Department of Academic Research
- 2) Institute of Ismaili Studies
- 3) perennial
- 4) University of Kent at Canterbury
- 5) *Common Ground Between Islam and Buddhism: Spiritual and Ethical Affinities*

در آن، به نفی صفات از ذات الوهیت اشاره کرده و کمال تصدیق او را توحید (یگانه شمردن) او، و کمال توحید را اخلاص به او، و کمال اخلاص را نفی صفات از او دانسته است. نفی صفات متضمن وصف ناپذیری ساحت اطلاق و کیفیت فوق وجودشناختی ذات — به بیان متصوفه، مرتبه هویت غیب — و، در عین حال، متضمن عینیت صفات و ذات است. فصل اول با شرح پاره‌هایی از سخنان علی علیه‌السلام با کمیل بن زیاد پایان می‌یابد. حضرت، در این سخنان، به ثقل و انبوهی معرفت و علم در سینه خود اشاره کرده و گفته است: کاش، برای حمل آن معارف و علوم، کسانی را می‌یافت. این نکته از اهمیت شخصیت روحانی علی علیه‌السلام به عنوان وارث اصلی سنت باطنی رسول اکرم حکایت دارد و مؤید نقش او، به عنوان نخستین پیر و مرشد پس از رسول، در انتقال معرفت و طریق باطنی و عقلانی نهفته در وحی اسلامی است که منشأ اصلی پیدایش طرق متعدد تصوف و جریانهای اصیل اندیشه‌های عرفانی است. مؤلف، ضمن شرح سخنانی از امام، به مسئله جهاد اکبر یا پیکار با نفس اشاره می‌کند که نشانه تحقق کارکرد ژرف عقل است. در واقع واژه شهید همچون کلمه martyr — که، در اصل یونانی، هم به معنی «شهید» است و هم به معنی «شاهد» — اشاره به کسی است که هر آنچه را مخالف حقیقت برین باشد به واسطه عقل — در ژرف‌ترین معنای آن و به حیث شاهد حقیقت — قربانی می‌کند. مؤلف به برخی عبارات در سخنان امام با کمیل، بالاخص عبارتی که، ضمن آن، اشاره دارد به وجد آنان که، در قرب حق، روح یقین را دریافته‌اند، توجه نموده و بخشی از پایان فصل را به شرح آن اختصاص داده است. عبارت مذکور، به اشاره مؤلف، ناظر به نوعی «معرفت‌شناسی بهجت و سرور» است؛ چون، بنا بر مباحث پیشین و عباراتی از امام، عقلاً، به واسطه مشارکت در روح یقین که ذاتاً عقلانی است، در بهجت قرب حق به سر می‌برند.

در فصل دوم، مؤلف به معنای قدسی عدالت در نامه امام به مالک اشتر پرداخته — موضوعی که نیمه نخست عنوان کتاب، «عدالت و ذکر»، بیانگر آن است. شایان ذکر است که مؤلف ترجمه انگلیسی زیبایی از متن کامل نامه را برای استفاده خوانندگان غربی در ضمیمه دوم کتاب عرضه کرده است. هدف عمده مؤلف از نگارش این فصل بیان اصول کلی مابعدطبیعی عدل

ساخته است، با توجه به این معنای خاص و متعالی از عقل، استفاده از واژه intellect — که، برای nous در فلسفه افلاطونی و نوافلاطونی همچنین در سنت آباء یونانی کلیسا، معادلی مناسب است — بر استفاده از reason — که، به لحاظ مفهومی، معادل واژه یونانی *dianoia* است — رجحان دارد، چون intellect منبعت از عقل کلی یا عقل اول است که قابلیت نظاره امر مطلق و حقیقت برین ذاتی آن است، در صورتی که reason ناظر است به عقل جزوی و استدلالی و تنها ابزار کاربست منطق برای تحلیل امور و صورتبندی اندیشه‌ها به قصد نیل به نتایج خاص است. در ادامه بحث معانی عقل، شاه‌کاظمی محوریت وحی الهی و سازگاری عقل و وحی را مطرح می‌کند و به تأملات مبسوطتری در تفاوت عقل کلی و عقل جزوی می‌پردازد. او به این نکته جالب اشاره دارد که علی مظهر تأویل وحی قرآنی است. او اشتیاقی ذاتی به تأویل داشت و کردار و رفتار و گفتار و حیات و وجود او نمود تفصیلی مراتب و اطوار معانی آیات کتاب الهی است. در حقیقت، علی وارث وجهی خاص از وجود رسول اکرم است: اگر رسول اکرم واسطه تنزیل وحی و خود تمثلی از وحی است، علی به حیث وارث ولایت باطنی آن حضرت، واسطه تأویل کتاب الهی و خود، با همه ابعاد وجود و معرفت و حیاتش، تمثلی از مفهوم تأویل است. نویسنده، در مقطعی از بحث و به قصد نشان دادن عظمت روحانی امام و ژرفای اندیشه مابعدطبیعی او، حکایت مردی عرب را نقل کرده که، در آستانه یکی از جنگهای امام، معنای توحید را از او می‌پرسد. و دسته‌ای از یارانش این پرسش را بی‌موقع قلمداد می‌کنند. امام به آنان گوشزد می‌سازد که علت غایی آنچه برایش می‌جنگند معرفت حقیقی به وحدت متعالی حق سبحانه و تعالی است. سپس، در پاسخ مرد عرب، می‌فرماید: ما لاثانی له لایدخل فی باب الأعداد. وحدانیت حق تعالی از جنس عدد و کم نیست، حقیقتی است که اساساً چیزی جز او وجود ندارد و هر وجودی در برابر وجود او نمودی بی‌بود است. تحقق این مفهوم متعالی از وحدت حق تعالی متضمن تحقق ژرف‌ترین معنای تأویل است چون درک وحدت تنها از طریق «بازگرداندن هر چیز به اصل آن» تحقق می‌یابد که همان معنای تأویل است. مؤلف سطور از همین بخش را نیز به شرح عبارات آغازین خطبه نخست نهج‌البلاغه اختصاص داده که امام،

در جهان بیرونی یا در عالم درونی نفس انسانی (مانند جمهوری افلاطون) همچنین تلاش در بازنمایی رابطه عدل با حقیقت امر قدسی، با استناد به سخنان و رویکردهای علی علیه السلام در نامه اش به مالک اشتر است. این امر متضمن تأکید بر اهمیت وجه قدسی عدل در تعالیم حکمی و سنتی و هم موجب تعمیق درک مبانی مابعدطبیعی عدل و شناخت مراتب و اطوار ظهور آن در عالم خلق است. بحث از عدل با چنین نظرگاهی، طبعاً از جهاتی، از حدود و ثغور مفروض در مطالعات جدید فلسفی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، و فقهی-حقوقی فراتر می‌رود. مؤلف بر نکته مهمی تأکید می‌کند و آن اهمیت همراهی دو عامل اندیشه و کنش و، در همین راستا، لزوم وجود اصول ژرف مابعدطبیعی به حیث پشتوانه تثبیت ذاتی اخلاقیات و فضایل و معیار اصالت درونی آنهاست. در ادامه این بحث، مؤلف به نقد عالمانه آزدیر مک‌اینثایر<sup>7</sup> از رویکردهای اندیشه مدرن به مفهوم فضیلت از جمله مفهوم عدالت اشاره می‌کند - رویکردهایی که جعلی، در غیاب مبانی فلسفی و مابعدطبیعی، معلق و عملاً عقیم مانده‌اند. شاه‌کاظمی بر آن است که، در چنین شرایطی، توجه به نکات مندرج در نامه امام علی علیه السلام به مالک اشتر، به عنوان مبنایی برای کنشهای اخلاقی و سیاسی و اجتماعی عدالت‌محور (در بستر دین و معنویت)، در جوامع اسلامی حائز اهمیت بسیار است، بالاخص که حضرت، در مقام یکی از شاخص‌ترین چهره‌های اهل بیت و صحابه، به لحاظ وجودی و عملی، الگویی زنده و قابل استناد در برهه‌ای حساس از تاریخ حیات دینی و فرهنگی اسلام از خود به جا گذاشته است. مؤلف قصد دارد تا علم الاخلاق<sup>8</sup> را، که در نظر وی بر حقایق ذاتی مبتنی است و باید به روشنی از اخلاقیات و رسوم اخلاقی<sup>9</sup> متمایز گردد، در چارچوب کلی‌تر فضیلت معنوی یا مفهوم احسان - در معنای فنی این واژه در پسرزمینه عرفان و تصوف - بررسی کند و، در این راستا، دامنه علم الاخلاق و اخلاقیات را گسترش دهد و این دو گفتمان را با توجه به بُعد وجودی آنها در مد نظر قرار دهد. شاه‌کاظمی به نکته‌ای اساسی عنایت دارد و یادآور می‌شود که تمامی پرسشهای تجریدی درباره خیر و شر، درست و نادرست، به این پرسش اساسی و ماهیتاً فلسفی بازمی‌گردد که «حقیقت چیست؟». این پرسش در پسرزمینه اندیشه اسلامی به ادراک توحید منجر می‌شود - ادراک حقیقتی وحدانی، یکی که دومی ندارد و، به

لحاظ وجودشناختی و معرفت‌شناختی، هیچ چیز مقابل یا ضد آن نیست. این ادراک متضمن آن است که آنچه شر شناخته می‌شود مقابل خیر اعلی نیست و جنبه‌ای وهمی و عدمی دارد. شر فقدان خیر است و به لحاظ وجودشناختی نسبتی میان این دو نیست. به بیان دیگر، شر مثال اعلی ندارد و تنها بر اثر نقص خلقت (اگرستانس) نسبت به حقیقت برین الهی است که زمینه‌ای برای گونه‌ای از ظهور می‌یابد. با تکیه بر این مقدمات نظری، مؤلف به شرح تعریف امام از مفهوم عدل می‌پردازد به این مضمون که «عدالت هر چیز را در موضع حقیقی آن قرار می‌دهد». پس عادل کسی است که حق حقیقی هر موجود از جمله خود و نیز مسئولیت وجودشناختی و اخلاقی و اجتماعی خود را به درستی ادا کند. شاه‌کاظمی به قرابت تعریف امام از مفهوم عدالت با تعریف افلاطون اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که، علاوه بر تعریف مفهوم عدل، اساساً میان نامه امام به مالک اشتر و جمهوری افلاطون مشابهت‌های ذاتی وجود دارد. از این رو، مطالعه تطبیقی آن دو می‌تواند به نتایج جالب توجهی رهنمون گردد. عدالت در این معنای ژرف و فلسفی، تنها فضیلتی از فضایل نیست بلکه کمال یا جمع فضایل است و بنیاد آن بر تذکار حقیقت و شهود خیر اعلی قرار دارد - مفهومی که در فلسفه افلاطونی از آن به *anamnesis* تعبیر شده و تا حد زیادی با ذکر الله در عرفان اسلامی قرابت معنایی دارد و البته همین معنی بنیاد علم اخلاق در حکمت سنتی است. در رویکردهای مدرن، علم اخلاق، که همچنان شاخه‌ای مستقل و مهم از فلسفه تلقی می‌گردد، نسبتی با معنویت ندارد. اما در نگره‌های اصیل سنتی چنین نیست و میان آن دو رابطه وثیق و جدایی‌ناپذیر وجود دارد. در سنت تصوف، علم اخلاق و معنویت یا، اگر جوهر آن دو را در نظر بگیریم، فضیلت و ذکر در مفهوم احسان جمع می‌شوند. اساس این مفهوم برگرفته از حدیث مشهور به حدیث احسان است که، در آن، سخن از سه مرتبه اسلام، ایمان و احسان به میان آمده و، در آن، احسان، از قول رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، چنین تعریف شده است: «احسان عبادت خدای است؛ گویی او را می‌بینی و، اگر نمی‌بینی، بدان که او تو را می‌بیند». در این تعریف، مفهوم

حاشیه

6) 'the sacred'

7) AIsdair MacIntyre

8) ethics

9) morality

احسان، که همان فضیلت در ژرفا و وجودی و نیز وجه جوهری دو مرتبه ایمان و اسلام و حائز معانی کمال و زیبایی است، به وضوح با شهود خداوند به حیث خیر اعلی و حقیقت برین و نیز با عبادت به حیث تذکار حقیقت نسبت یافته است. از همین روست که می‌توان مفهوم احسان را به عنوان بنیاد فلسفی و مابعدطبیعی مشترک معنویت و علم اخلاق، در ژرف‌ترین معنای آنها، در نظر گرفت. با تکیه بر این مقدمات، مؤلف نکات و بُن‌مایه‌های خاصی در نامه علی علیه‌السلام به مالک را برجسته ساخته و به تحلیل آنها پرداخته است. از جمله این نکات و بُن‌مایه‌ها می‌توان به نسبت فضیلت انسانی با حقیقت غایی، چیرگی بر شرک خفی، حسن ظن به خداوند، نظاره خیر اعلی، فضیلت عبادت، و تحقق نیت اشاره کرد.

فصل سوم کتاب، که به اعتباری مهم‌ترین جزء آن است، به مسئله «تحقق معنوی از طریق ذکر الله» با نظر به نقش تعالیم علی علیه‌السلام در سنت عرفانی اسلام اختصاص یافته است. مؤلف، با توجه به همین مبحث، خطوط کلی بخشی از جایگاه فکری و معنوی امام در تصوف و عرفان اسلامی را ترسیم کرده است. در آغاز فصل، بدین مطلب اشاره شده که بررسی بنیادهای تاریخی و تعلیمی معنویت اسلامی، در گسترده‌ترین دلالت آن، بی‌عنایت به اهمیّت و نقش شخصیت و حیات و احوال و آموزه‌های نظری و عملی علی علیه‌السلام میسر نیست. از این رو، لقب «باب مدینه علم نبوی»، که براساس فرموده‌ای از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او تعلق یافته، به اشاره‌ای تاریخی محدود نمانده و حقیقت آن، در طول تاریخ حکمت و معنویت اسلامی، جلوه‌گر شده است. شاه‌کاظمی اشاره می‌کند که تقدّم علی علیه‌السلام، پس از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به عنوان نمونه‌ی اعلای ولی و قطب معنوی، یکی از نقاط اساسی اشتراک ساحات معنویت اسلامی است. تفسیر و علوم قرآنی فقه، حدیث، تصوف، عرفان شیعی همچنین جریانها و ساختهای مربوط به فتوت و برخی هنرها، صناعات، جملگی حوزه‌ها و بسترهایی هستند که اساس اصول و تعالیم و روشها و کارکردهای آنها، علاوه بر وحی و سنت نبوی، با اندیشه‌ها و اقوال و منش و شخصیت تاریخی و روحانی علی علیه‌السلام، به حیث امتداد تأویلی وحی الهی، پیوند یافته است به گونه‌ای که می‌توان از حضور فراتاریخی و مثالی امام در ژرفای این ساحات و نهادها سخن گفت. شاه‌کاظمی، در

ابتدای فصل، به سخنان علی بن عثمان هجویری در کشف المحجوب اشاره می‌کند که در آنها به پیشوائی علی علیه‌السلام نزد اکابر متصوفه متقدّم اشاره شده است. به تعبیر هجویری، علی علیه‌السلام «غریق بحر بلا و حریق نار ولا و مقتدای اولیا و اصفیا» و «اندر علم و معاملات امام این طریقت» و نیز شیخ ایشان «در اصول و بلا کشیدن» است. به اشاره مؤلف، بلا کشیدن، در یکی از معانی، به مرگ و قربانی شدن در پیشگاه خداوند از طریق مداومت در تذکر و تفکر اشاره دارد، آنچه، به تعبیر امام، نادانان از آن گریزانند و حکما بدان انس دارند: اُنسوا بما اسْتَوْحَشُ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ. این مداومت در تفکر و تذکر همان ذکر الله است و همچنان که از عنوان فصل برمی‌آید، دلمشغولی اصلی مؤلف در این فصل نشان دادن اهمیّت ذکر الله در نیل به معرفت حق و تحقق معنوی بوده است — بُن‌مایه‌ای که، در قرآن و سنت نبوی، بر آن بسیار تأکید شده است. نویسنده تأملاتی درباره غنای معانی ذکر را فتح باب بحث ساخته است. وی، خطاب به خواننده انگلیسی‌زبان کتاب، اشاره می‌کند که هیچ واژه‌ای در زبان انگلیسی نمی‌تواند گستره معنایی نهفته در واژه ذکر را در برگیرد. گستره معنایی واژه ذکر، از جمله مفاهیم ذیل را شامل است: نیایش (invocation، نیز «احضار و طلب کردن»)، جمعیت [خاطر] (recollection، نیز «استغراق»)، تکرار و تجدید (repetition، نیز «اعاده، بازگشتن و بازگرداندن»)، تذکار (remembrance)، ورد (incantation، کلمه یا کلماتی که به قصدی خاص در ضرباهنگی منسکی تکرار می‌شود)، قرائت و تلاوت (recitation)، همچنین به معانی «به خاطر آوردن، حفظ کردن، حکایت کردن، حمد و ثنا گفتن، اندرز و هشدار دادن» و جز آن. سپس مؤلف به تعریف راغب اصفهانی در مفردات الفاظ القرآن اشاره می‌کند که بنا بر آن،

ذکر هیتی است در نفس که شخص به مدد آن معرفتی را که کسب کرده است حفظ می‌کند. بنابراین مانند حفظ است، جز اینکه ذکر را به اعتبار احراز آن معرفت حفظ خوانند و به جهت استحضار آن معرفت ذکر گویند ... ذکر همچنین برای اشاره به حضور چیزی در قلب (آگاهی) یا لفظی بر زبان به کار می‌رود و بر دو نوع است: ذکر قلب و ذکر زبان و اینها نیز هریک بر دو نوع‌اند: ذکر پس از فراموشی و ذکر که از فراموشی نیست بلکه ادامه حفظ است.

مؤلف اشاره می‌کند که چنانچه نکات مذکور دربارهٔ واژه ذکر را در رابطه با مفهوم ذکر الله در نظر آوریم، اهمّیت مطلب آشکار می‌گردد به‌خصوص با یادآوری این نکته که ذکر اسماء خداوند بالاخص اسم اعظم، در زبانی که قابلیت منسکی دارد و، به عبارت دیگر، زبان وحی الهی است، به نوعی طلب چیزی از حضور حقیقی خداوند و معطوف به تذکار و انگیزش وجودی معرفت نهفته فطری به حق تعالی است. ذکر الله نه تنها روش تحقق این معرفت و حضور بلکه، به نوعی، غایت و مقصد آن است، چون استمرار وجودی ذکر به معنی تحقق آگاهی بلاانقطاع از حضور حق تعالی است. مؤلف، ضمن بیان این مطالب، احادیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام و سخنانی از متصوفه در شرافت و اهمّیت ذکر و برتری آن نسبت به تمامی اعمال عبادی و افعال نقل کرده است که از آن میان می‌توان به این حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام اشاره کرد که «شیعیان ما کسانی هستند که، چون تنها شوند و خلوت گیرند، خدا را بسیار یاد کنند». در واقع، به بیان شیخ احمد علوی مستغانمی، از بزرگ‌ترین مشایخ متأخر شاخهٔ اصلی سلسله شاذلیه، «شریعت آورده نشده و احکام و شعائر عبادی داده نشده‌اند مگر برای استقرار ذکر خداوند» و البته مؤثرترین ذکر ذکر مستمر و با حضور قلب است، ذکر که کلام ظاهر آن در هماهنگی کامل با نیت درونی و طلب وجودی ذاکر برای درک حضور الوهیت — اینجا و اکنون — واقع می‌شود. تتبع در معنای ذکر الله در اقوال و تعالیم به‌جامانده از علی علیه السلام، غیر از درک اهمّیت و معنای حقیقی آن، نقش اساسی امام را به حیث بزرگ‌ترین قطب و مرشد معنوی اسلام پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نیز به حیث ولی الله آشکار می‌سازد. مؤلف اشاره می‌کند که دربارهٔ نقش امام، در مقام مرشد مستقیم مریدانی از میان صحابه، و تلقین ذکر به آنان اطلاعات تاریخی اندکی موجود است، درست به همان‌گونه که از جزئیات سلوک خود امام نزد رسول اکرم چندانی نمی‌دانیم. اما اگر همان اشارات موجز را که در اقوال خود امام و سایر اهل بیت علیهم السلام و صحابه و نیز در کلمات متصوفه آمده است، با توجه به پسرزمینه تعالیم تصوف و عرفان مدّ نظر قرار دهیم، کلیدهای اصلی رهیافت به موضوع را در دست خواهیم داشت و این همان کاری است که مؤلف، در حدّ حوصله کتاب، به خوبی از عهدهٔ آن برآمده است.

مؤلف، پس از این مباحث، در بخشی با عنوان «ذکر الله به مثابهٔ جلای قلوب»، به خطبهٔ ۲۱۳ نهج البلاغه می‌پردازد که، ضمن آن، امام، با تفسیر آیهٔ ۳۷ سوره مبارکه نور، ذکر الله را سبب جلای قلوب و روشنی دلها می‌داند که، در واقع، به معنای خیزش نور باطنی است که موجب یقظه می‌شود — یقظه‌ای که باعث می‌شود تا سالکان، به تعبیر امام، «پس از کوری بشنوند، پس از کوری ببینند، و پس از ستیزه‌جویی رام گردند» و اینان کسانی‌اند که خداوند «از راه اندیشه با آنها راز و از طریق عقولشان با آنان سخن گوید». این روشنائی انگیزنده در دل موجب نمودار شدن تدریجی دفائن العقول (در اعماق وجود انسان) با حقایق متناظر آنها در عالم عالیّه علوی می‌گردد و نهایتاً به درک سرّ مواجههٔ تشبیه و تنزیه در قلب منجر می‌شود. البته قلب، در این مقام، نه قلب صنوبری جسمانی و نه حتی قلب لطیف نفسانی بلکه قلب روحانی است که ضمیر الهی را در سویدای خود پنهان دارد و حیّز سرّ انسان به عنوان موجودی است که «بر صورت خداوند خلق شده» و از آن رو قادر به درک جامعیت اسماء و صفات و کیفیات الوهی و نهایتاً ذات اوست: سینهٔ صیقل‌زده حیّز نظارهٔ آن خود سرمدی است که تصویری جامع از الوهیت است: فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ. به بیان مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، سینه صیقلها زده در فکر و ذکر/ تا پذیرد آینهٔ دل نقش بکر. این مقام مشاهده، که مؤلف، در این بخش آغازین فصل سوم، در جنبهٔ نسبی‌تر آن یعنی مشاهدهٔ مقام ربوبیت از طریق قلب تعمق کرده، مقدمه‌ای است بر مقام فنای در مشاهده که، بنا بر تفسیر عبدالرزاق کاشانی، در آن، «شاهد انسانی در شهادت فانی گردد». در واقع، این خداوند است که گویی، از طریق چشمان فردی که حجاب وجود و آگاهی متفرد وی از میان برداشته شده است، خود خویشان را به مشاهده نشسته است. این مقام، در والاترین ساحت خود، بهرهٔ سالکی است که، به بیان حدیث قدسی مشهور، با نوافل (بالاخص ذکر الله) به خداوند نزدیک می‌شود «تا خداوند چشم او شود که به آن می‌بیند». در بخشی دیگر از این فصل با عنوان «ذکر به عنوان لبّ عبادت»، شاه‌کاظمی ابتدا برخی آیات قرآنی را نقل کرده که در آنها به اهمّیت ذکر الله و لزوم وفور آن به صراحت اشاره شده است. وی این نکتهٔ مهم را متذکر می‌شود که از آنجا که الله اسم علم حقیقت مطلق است، ذکر این اسم به حیث عملی

در این عبارت را از سنخ متناقض‌نمائی نهفته در فراموشی حین ذکر قلمداد می‌کند. ابن عربی، در فتوحات مکیه، ضمن مکالمه شهودی با موسی علیه‌السلام در آسمان ششم، از زبان او می‌نویسد: «من خدا را مشاهده نکردم تا هنگامی که مرده بودم» و این البته مرگی روحانی و مبتنی بر شهودی فوق شخصی است، هنگامی که چیزی از مخلوقیت در چشم شاهد باقی نمانده است. ابوالدرداء، یکی از صحابه رسول اکرم، روایت می‌کند که یک بار علی علیه‌السلام را دراز کشیده در نخلستانی در مدینه دیده که بدنش مانند چوبی خشک و فاقد حیات بوده و پس از آن برای عرض تسلیت نزد خانواده آن حضرت می‌رود؛ اما فاطمه علیها‌السلام به وی می‌گوید که او نمرده بلکه از خوف حضور حق تعالی بیهوش شده است و این حالت غالباً به وی دست می‌دهد.

دو پیوست کتاب، به ترتیب، حاوی ترجمه‌هایی زیبا به زبان انگلیسی از «خطبه اول نهج‌البلاغه» و «نامه مشهور علی علیه‌السلام به مالک اشتر به هنگام گماردن وی به ولایت مصر و توابع» است. دلیل انتخاب خطبه اول برای ترجمه به انگلیسی و ضمیمه کردن آن به کتاب اهمیت آن از منظر مابعدالطبیعه، عرفان فلسفی، و حتی کیهان‌زایی و کیهان‌شناسی اسطوره‌ای و رمزی است. در آن آمده است:

آفرینش را به یکباره آغاز کرد و از آغاز آن را آغازید، بی‌آنکه اندیشه‌ای را جولان داده یا از تجربه‌ای فایده جسته باشد و بی‌آنکه اهمیاتی ورزد ...

این خطبه همچنین حاوی نکات و ظرایفی است که توجه بدانها در سلوک اهل معرفت بس حائز اهمیت است، آنجا که حضرت می‌فرماید:

هرکس حق تعالی را به صفتی وصف کند چنان است که برای او همتایی بخواند؛ و هرکس برای او همتایی بخواند دوگانه‌اش انگاشته؛ و هرکس دوگانه‌اش انگارد گویی او را تجزیه کرده؛ و هرکس او را تجزیه کند ذات اقدسش را نشناخته است ... و هرکس بپرسد که او در چیست او را ضمن چیزی پنداشته؛ و هرکس بپرسد که او بر چیست جایی را خالی از او انگاشته است. کتاب با کتاب‌شناسی و نمایه‌ای مختصر از اعلام و موضوعات پایان می‌یابد.

این اثر با عنوان عدالت و ذکر به قلم فریدون بدره‌ای به زبان فارسی ترجمه و با تیراژ قابل توجه ۵۱۰۰ نسخه (نشر فرزاد، تهران

عبادی و منسکی به معنی مواجهه‌ای حقیقی با خود مطلق است و، هرچند حقیقت وصف‌ناپذیر و مطلق به هیچ نام و لفظی متعین نیست، یگانه طریق برای ادراک این ساحت متعالی و فراچنگ‌نامدنی تمسک به اسم حقیقی آن است — اسمی که از جهت ارزش رمزی و کشش مابعدطبیعی، به گونه‌ای متناقض‌نما و رازآمیز، گویی حقیقت مطلق را در صورت و لفظ خود پنهان داشته و حقیقتاً حامل آن است. این نکته کلید درک اهمیت ذکر الله در سنت اصیل باطنی و عرفانی اسلام یعنی همان تصوف و عرفان است. شاه‌کازمی، در این موضع، سخنی از علی علیه‌السلام را نقل و شرح می‌کند که، در عین ایجاز، همه نکات یادشده در آن مستتر است. حضرت می‌فرماید: مَنْ أَحَبَّ شَيْءَ لَهْجَ بَدِكْرِهِ «آنکه دوستدار چیزی است — با شور و به دفعات — آن را یاد می‌کند». اسم خداوند لفظ و صورتی در زمره سایر الفاظ و صورتها نیست. مؤلف سپس به رابطه ذکر اسم الله با خروج از ظلمات به نور اشاره می‌کند. اما نکته‌ای که ذکر اسم الله را به حیث چکیده تمامی مناسک و اعمال عبادی مطرح می‌سازد آن است که این ذکر منوط به شرایط بیرونی و درونی یا وابسته به احوال دنیا و نفس نیست و امکان تحقق بلاانقطاع آن، به واسطه فیض اسم الله، وجود دارد و این اسم، حتی اگر به لفظ درنیاید، می‌تواند به صورت آگاهی باطنی و عطف مدام قلب به سوی حق تحقق یابد؛ اما بقیه مناسک چنین نیستند و آغاز و انجامی دارند. برخی از بزرگان متصوفه، از جمله مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در فیه مافیة، به صراحت به این نکته اشاره کرده‌اند و این وصف مؤمنانی است که «پیوسته در نمازند»: الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (المعارج ۷۰: ۲۳).

در بخش پایانی از فصل سوم با عنوان «حقیقت ذکر»، توجه مؤلف به تحقق یافتن حقیقت الوهی در باطن شخص از طریق ذکر الله معطوف است. وی بحث را با نقل قولی از علی علیه‌السلام درباره اهمیت حضور دل به هنگام ادای ذکر آغاز می‌کند که می‌فرماید: «بدون حضور دل خدای را یاد مکن و از روی غفلت او را فراموش مکن بلکه او را با ذکر کامل به یاد آر — ذکری که، در آن، دل و زبان هماهنگ باشند ... و اما تو توانی او [حق] را در انطباق با حقیقت ذکر یاد کنی مگر آنکه خویشتن خویش را در ذکر به فراموشی بسپاری». مؤلف، در اینجا، مبسوط‌تر، به همان بن‌مایه فنای در مشاهده بازمی‌گردد و متناقض‌نمائی موجود

ترجمه عنوان یکی از مباحث ذیل فصل دوم اشاره شود که مترجم عبارت *Gazing on the Good* را «نگریستن به خوب» ترجمه کرده که به هیچ عنوان بار فلسفی-افلاطونی و مابعدطبیعی مراد مؤلف را منعکس نمی‌سازد و می‌توان به جای آن معادلی چون «نظاره خیر اعلی» را اختیار کرد. وجود برخی اغلاط در ترجمه فارسی، هرچند اندک، از جهاتی و در مواردی توجیه‌ناپذیر است، از جمله می‌توان به خطای راه‌یافته در بیتی از شعر مشهور و زیبای حسین بن منصور حلاج (صفحه ۲۳۹ ترجمه فارسی) اشاره کرد که، در آن، به جای «اقتلونی یا ثقاتی» آمده است: «اقتلونی یا بقانی»؛ یا، در جاهایی دیگر، «کثیرن» به جای «کثیراً» (صفحه ۱۸۳ ترجمه فارسی)؛ «علی صلاتهم دائمین» به جای «علی صلاتهم دائمون» (صفحه ۱۸۷ ترجمه فارسی) نشسته است.

۱۳۸۸) چاپ و منتشر شده است. ترجمه روان و شیواست، اما نحوه انتخاب برخی معادلهای برای واژه‌ها و اصطلاحات فنی درخور تأمل است. در جاهایی از ترجمه، تناقضاتی در اختیار نوع معادلهای مشاهده می‌شود. مثلاً، در فصل اول (ص ۱۵)، به جای عبارت فارسی متداولی چون «زندگی‌نامه کوتاه»، تعبیر نسبتاً عجیب «حیات‌نامه اجمالی» اختیار شده است. به عکس، در موارد متعدد، از جمله در صفحه ۱۵۷، به جای واژه متداول و گویا و اصیل «سنت» (در مقابل tradition) — که به وضوح مورد تأیید مؤلف متن اصلی انگلیسی نیز هست — تعبیر نامأنوس «فرادهش» به کار رفته است — تعبیری که، هرچند با نظر به اشتقاقی ریشه‌شناختی واژه tradition ساخته شده، مطابقت آن با گستره معانی واژه عربی سنت، که منظور نظر مؤلف بوده، محل تردید است. به عنوان مثالی دیگر شایسته است به

مرکز نشر دانشگاهی منتشر کرده است:

## نام‌برجک باستان

سال ۱۰، شماره ۱ و ۲

- حکایت ندیم خوش‌آرزو: برگردانی کهن از خسرو قبادان و ریدگ/ داریوش کارگر
- ملاحظاتی بر یک نشانه خطی در دستنویسهای مانوی تورفان/ محمد شکری فومشی
- برخورد اعراب با زنان ایرانی (۱۳ تا ۱۳۲ هجری)/ محمدتقی ایمان‌پور و فاطمه فرخی
- هرمزد اردشیر نخستین شاهنشاه اورمزدنام/ حمید کاویانی‌پوریا
- **Changing Greek Views of Achaemenid Persia in the Classical Period/ Stanley M. Burstein**
- **Early Sasanian Ancestry: Facts and Fiction/ Sara Mashayekh**